

سیری در سفرنامه‌های تمثیلی

چکیده

در این نوشتار، نویسنده با محور قرار دادن سه سفرنامه‌ی تمثیلی از سه مذهب و تمدن مختلف جهان یعنی «ارداویراف‌نامه» متعلق به ایران باستان، «سیر العباد الی المعاد»، متعلق به دور ان اسلامی و «کمدی الهی» مربوط به اروپای قرون وسطی، به تشریح نکات و رمز و رازهای اجتماعی و دینی هر کدام پرداخته است.

سفرنامه‌های تمثیلی عمدتاً متأثر از مذاهب آسمانی هستند، که نویسندگان بزرگ با الهام از آموزه‌های دینی و بر پایه‌ی روایات مذهبی آن‌ها را تألیف می‌کنند. از آن‌جا که نسبت به آخرت، در همه‌ی مذاهب آسمانی مشترکات فراوانی وجود دارد، این‌گونه سفرنامه‌ها نیز از جهات گوناگونی با هم مشترک هستند، هرچند ممکن است از یکدیگر نیز تأثیر بگیرند. در این‌جا به معرفی سه سفرنامه‌ی تمثیلی و بررسی تطبیقی آن‌ها می‌پردازیم.

الف ارداویراف و ارداویراف‌نامه

متأسفانه در آثار تاریخی اطلاعات چندانی از زندگی «ارداویراف» یا «ویراف» نویسنده‌ی کتاب «ارداویراف‌نامه» ثبت نشده است. قدر مسلم آن است که وی از «موبدان» و «مقدسین» آیین زردشتی بوده است. درباره‌ی معنی و اشتقاق «ارداویراف» نظریات مختلفی بیان شده است. اغلب در خواندن جزء اول اتفاق نظر دارند و «اردای» را به معنی راستی و تقدس می‌دانند، اما جزء دوم همواره مورد مناقشه است. برخی ویراف را مشتق از دو واژه‌ی ویر=حافظه، هوش و آب=آب، آبرو، رونق، قدرت معنی کرده‌اند.^۱

«کریستین سن» جزء دوم را «ویراز» یا «ویراژ» می‌خواند که در اوستا نام یکی از مقدسین است.^۲ «بلاردی» معتقد است «سروش اهلو» و «ایزد آذر» راهنمایان ویراف به او این لقب را داده‌اند. «فیلیپ ژینبو»، ارداویراف را «معنی خاصی مربوط به دنیای پس از مرگ» دانسته است.

ارداویراف‌نامه یکی از معتبرترین و شناخته شده‌ترین آثار مزدیسنی به پهلوی است. این کتاب مراحل سفر ارداویراف، پارسای زردشتی را به عالم بالا و دیدار او را از دوزخ و بهشت نشان می‌دهد. آموزه‌ی اصلی کتاب این است که انسان باید راستی بورزد و براساس دینی که برای او فرستاده شده، رفتار کند و پارسایی را بستاید. چرا که





♦ رضا آزادپور (متولد ۱۳۴۸ بروجرد)
فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی و دبیر
منطقه‌ی ۹ تهران

کتابخانه‌ی آزادپور

مجموعه‌ی آثار ادبی و فلسفی
میر العباد الی المعاد، حافظه‌ی کعبی
الهدی، پیر، فرشته، خورشید، بزم، بهجت

«اورمزد» همه‌ی کردارها و گفتارها و پندارهای آدمی را می‌داند. اگرچه زمان نگارش کتاب ارداویراف‌نامه متأخر است ولی یکی از مهم‌ترین منابع شناخت آموزه‌ها درباره‌ی جهان دیگر، در ایران باستان

همین کتاب است. در قلمرو دنیای پس از مرگ، این کتاب نشانه‌ای است که باید آن را با داده‌های اوستا و با آنچه ما درباره‌ی همین موضوع در دوره‌ی ساسانی از طریق متن‌های کتیبه‌ی موبد «کردید» (قرن سوم میلادی) در دست داریم، مقایسه کرد.

دین زردشتی همواره در تغییر و تحول بوده است. این تغییر و تحول، که از عصر اشکانیان آغاز شده بود، در عصر ساسانیان نیز ادامه داشت. «م. موله». معتقد است «کتاب ارداویراف‌نامه یک اثر فقهی است که در میان جمعیتی که تازه تشکیل شده بود، کاربرد داشته است. این کتاب به صورت توصیف سفری به دنیای دیگر، دستورهای مربوط به آیین و اخلاق دین جدید را در بردارد و نقش این کتاب همین است.»^۱ ارداویراف‌نامه از مهم‌ترین کتب مزداست و حاوی ۸۸۰۰ کلمه است. موضوع آن معراج ارداویراف، یکی از مقدسین زردشتی است. ارداویراف طی این سفر روحانی، انواع پاداش‌ها و پادافراها را از نزدیک می‌بیند. قدیمی‌ترین نسخه‌ی خطی این کتاب متعلق به قرن چهارم است و از قراین معلوم می‌شود این کتاب در سده‌ی سوم هجری (نهم میلادی) تدوین و مرتب گردیده است. زیرا، در فرگرد اول (فصل اول) آمده است «تا آن که آذرباد مارسپندان نیک پرورد انوشه روان که به روایت دینکرت روی گذاخته بر

سینه ریخت، زاده شد»^۲

از این که در این فصل به «دینکرت» اشاره شده، معلوم می‌شود تألیف کتاب زودتر از سده‌ی سوم نبوده است. زیرا نخستین نویسنده‌ی دینکرت «آذر فرنیغ» پسر فرخزاد است که در این تاریخ می‌زیسته است. ارداویراف‌نامه از زبان پهلوی به زبان‌های سانسکریت، پازند، گجراتی ترجمه شده است و پوپ (Pope) خاورشناس انگلیسی نخستین کسی است که در قرن نوزدهم آن را به اروپائیان شناساند و این کتاب را ترجمه کرد. هم‌چنین «بارتملی» محقق و خاورشناس فرانسوی با یک مقدمه و تفسیر عالمانه این کتاب را به زبان فرانسوی ترجمه کرده و در مقدمه به طور مبسوط به سوابق تاریخی آن پرداخته است.

این کتاب از دیرزمان توسط کسانی مانند جهانگیر تاواریا، بهرام پژدو، دستور مرزبان کرمانی و ادیب السلطنه سمعی به صورت منظوم ترجمه شده و نخستین ترجمه‌ی آن به نثر توسط مرحوم رشید یاسمی بوده است.

ب سنایی (۵۲۹-۴۷۳ قمری) و سیرالعباد الی المعاد

حکیم ابوالمجد مجدود دین آدم سنایی غزنوی در غزنه و در خانواده‌ای از خاندان‌های اصیل غزنه دیده به جهان گشود. وی سال‌های آغازین را با شعر و مدیحه‌سرایی شروع کرد، اما مدیحه‌سرایی وی چندان نپایید و با تغییر حالی عمیق و ناگهانی ستایشگری را رها کرد و به شاعری آزاده و مستغنی مبدل گردید. پیرامون این تغییر حال، افسانه‌های بسیاری گفته‌اند و نوشته‌اند که شرح آن‌ها ضرورتی ندارد. سنایی در خلال سفرهای متعدد خود به خراسان و خوارزم و سرخس، با محمدبن منصور سرخسی از زهاد و علمای عصر آشنا شد و چندی مقیم خانقاه وی گردید و منظومه‌ی «سیرالعباد الی المعاد» را با ستایشی اغراق‌آمیز از او به پایان برد. سیرالعباد منظومه‌ای است به نام سیف الحق محمدبن محمود سرخسی در ۷۲۰ بیت در وزن بحر خفیف مقطوع و آن را در سال‌های



اقامتش در سرزمین سرود. سنایی در این منظومه در تاریکی پیرمردی نورانی را می بیند که همان «نفس عاقله» است. پیرمرد به شاعر پیش نهاد می کند که وی را در همه ی سرزمین ها که نماد نخستینه های گوناگون اند، بگرداند و همه ی شهرهایی را که در آن جاست به او بنمایاند. سفر از پایین ترین نخستینه ی زمین آغاز می شود. در این جا سنایی نگاره ی هولناکی می آورد که یادآور دوزخ دانه است: «در تاریکی ظلمات، همه ی خزندگان، مازان زهر دار و کژدم ها می لولند و ددان درنده از این سو به آن سو می روند. گرازی سرکرده ی آنان است. شاعر باز سهمگینی را می بیند که یک سر، هفت چهره و چهار دهان دارد. این گراز که در همه ی جهان جانداران را می آزارد در واقع نماد حرص و طمع است. سپس، رهروان راهی جهان رشک می شوند. این سرزمین است که دیوان در آن زندگی می کنند، جشمان این دیوها در گردنشان و زبانشان در دلشان است. شاعر در برابر خود دشت سنگلاخی را می بیند. دودی غلیظ دشت را پوشانده است و جانورانی وحشی در میان دود تکان می خورند و همواره سرگردان اند. سر آن ها تنها یک چشم و نشان تنها یک «دوست» است. در سرزمین سرزمین رود خروشان است که رهروان باید از آن بگذرند و فقط بارهایی از همه ی احساسات می توان از آن رودخانه گذشت.

سنایی سرزمینی را تصور می کند که تندباد، جانوران بی خردی را همراه می آورد و همه ی آن ها با غل و زنجیر بسته شده اند. همه ی آن ها، برای رسیدن به آسایش رحمت می کشند، اما کارشان هیچ ثمره ای ندارد. در جزیره قلی از آب و آتش آویخته شده است. در آن جا جادوگران زندگی می کنند. سیر آنان با شتاب این سو و آن سو می چرخد اما پایشان چون پای مورچه است، سست و بی رمق. در آن سوی رودخانه دشتی از آتش شعله ور وجود دارد و در آن مارها و کژدم ها می لولند. با ماندن فرامی رسد و شاعر بوی بزرگی را با دروازه هایی در زیر آن می بیند که گرداگرد دروازه های آن با کاشی های رنگارنگ آفین شده اند. شاعر آرام آرام به دروازه ی ابدیت با می گذارد. در آن جا مردمانی را می بیند که همگان جوان اند، اما نابینا و گورگورانه از جدامیان پیروی می کنند (اصحاب تقلید). اینان هر چند به کمال رسیده اند اما تیره بختی آنان در این است که ناچارند در یک زمان به هشت قبله بنگرند. سپس سنایی و مرشد وی به سرزمین «قراء» می روند که از بیرون همه نور و پاکیزگی است و از درون همه تاریکی و ناپاکی و قادر نیستند چیزی را بیرون از افق باریک فکری خویش ببینند.

سرانجام شاعر به سرزمینی خیره کننده گام می گذارد و بر آن می شود

که در آن جا بایستد و پیر به او بانگ می زند: «پیش رو، راه توبه خرد آغازین (عقل کل) می انجامد» در این وادی که فروغی غیر زمینی بر آن می درخشد کسانی می زند که پیامبر (ص) در باره ی آنان فرموده است: «انتم الفقراء» در این جا منظومه به پایان می رسد و شاعر از چنین سروده ای بر خود می بالد و می گوید:

تا خرد گوهر سخن سفته است
به خدا از کسی چنین گفته است
داستان به این جا ختم می شود که سالک (سنایی) از عاشق (پیر) می پرسد آن نور کیست؟ او جواب می دهد: «ابوالمفاخر محمد بن منصور»
گفتم آن نور کیست؟ گفت آن نور
بوالمفاخر، محمد منصور

ج دانته (۱۲۶۵-۱۳۲۱ میلادی) و کمدی الهی

کمدی الهی بزرگ ترین اثر دانته و یکی از بزرگ ترین آثار ادبیات جاویدان دنیا است که در سال های تبعید دانته بین ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۱ م. نگاشته شده است. این مجموعه ی بزرگ شامل یکصد سرود است که هر یک از سه بخش آن یعنی: دوزخ، برزخ و بهشت شامل ۳۲ سرود است. هر سرود به بندهای سه مصرعی تقسیم شده و هر سرود دارای صد و ده تا صد و شصت مصراع است. دوزخ، برزخ و بهشت هر کدام دارای ده طبقه اند.

در مرحله ی دوزخ، شاعر به راهنمای ویرگیلیوس (Virgilius)، نماد عقل، که در زبان فرانسه به نام «ویرگیل» معروف است، سفر پر مخاطره ی خود را انجام می دهد. وی سفر بهشت را به مدد «باترین» نماد عشق، آغاز می کند و پس از آن به جهان زندگانی برمی گردد.

کمدی الهی سفرنامه ای است نمایی و موسیقایی که با الهام از آیین مسیحیت نگاشته شده و از قرن چهاردهم میلادی همواره محور تحقیقات پژوهشگران بوده است. تاکنون کتاب ها، رسالات، مجموعه ها و مقالات تحقیقی فراوانی به زبان های مختلف جهان درباره ی این کتاب نوشته اند. طبق محاسبات استاد «الکساندر ماسرون» تا پایان دهه ی ۲۰ قرن بیستم میلادی، ده هزار جلد کتاب درباره ی دانته و کمدی الهی نوشته شده و قریب هشتصد بار ترجمه شده است. فقط به زبان انگلیسی یکصد ترجمه از آن در دست است. مشهورترین مترجمان کمدی الهی به زبان های انگلیسی و فرانسوی عبارت اند از: لانگ فلو، کالریج، کاری، لارنس، فورتن و... این کتاب در سال ۱۳۳۵ م. نخستین بار توسط شجاع الدین شفا به زبان فارسی ترجمه شده است. در سال های اخیر نیز ترجمه ای دیگر از آن، به قلم خانم فریده مهدوی دامغانی، و توسط نشر

تیر به دستداران این کتاب عرضه شد.

حال، پس از معرفی اجمالی این سه سفرنامه، به بیان شخصیت‌های رمزی و رمزهای داستانی هر یک می‌پردازیم:

الف: اردا و ویراف‌نامه

در این اثر برخلاف دو اثر دیگر، یعنی «کمندی الهی» و «سیرالعباد الی المعاد» که هر کدام برای سفر آن جهانی خود یک راهنما دارند، دو فرشته‌ی راهنما به نام‌های «سروش اهلو» و «آذر ایزد» اردا و ویراف را در این سفر ملکوتی همراهی و راهنمایی می‌کنند. اردا و ویراف پس از سربلند بیرون آمدن از آزمایش‌های سخت «انجمن مزدیسنان» برای سفر به جهان ارواح آماده می‌شود. او او فرمود ایدون بنویسد که در آن نخستین شب، سروش اهلو و آذر ایزد به پیشواز من آمدند و به من نماز بردند و گفتند: خوش آمدی تو ای اردا و ویراف که تو را هنوز زمان آمدن نبوده! سروش اهلو: این فرشته یکی از مهم‌ترین ایزدان آیین مزدیسنان است. او نمودار اطاعت و فرمان برداری و از حیث مقام با ایزد مهر برابر است. در کتاب‌های دینی زردشتی، سروش از فرشتگانی است که روز واپسین برای رسیدگی به حساب گماشته شده است... در اوستا آمده است که سروش نخستین کسی است که ستایش او را نزد رانه‌ها آورد. در کتاب‌های فارسی این فرشته را با جبرئیل یکی می‌دانند. روز هفدهم هر ماه به نام این فرشته است و نگهداری این روز با اوست. آذرایزد: این فرشته نیز در آیین مزدیسنان دارای اهمیت فراوان است و در اوستا غالباً پسر اورمزد خوانده شده و واسطه‌ی تقرب به درگاه اورمزد است. روز نهم هر ماه و ماه نهم به نام این فرشته است و نگهداری این روز در ماه به عهده‌ی اوست.

دیدار با فرشته برای هر مؤمن زردشتی بعد از مرگ اتفاق می‌افتد. روح یا نفس مؤمن بر پل «جنتوت» که در ایران ویج است، با مظهری بنام «دئنا» (دین، وجدان) برخورد می‌کند. دئنا، راهنمایی انسان مؤمن را برای گذشتن از پل به عهده می‌گیرد. «دئنا» بر حسب متون اوستایی و پهلوی دختری است زیبا که وظیفه دارد انسان را به آن سوی پل، که بهشت یا عالم مبتوی است، برساند. روان پاکدین از دئنا می‌پرسد: ای دختر تو کیستی؟ وی در جواب می‌گوید: من دئنا‌ی تو یعنی منشی نیک و کفایت نیک تو هستم!

نیروی روحانی و رمزی در این سفر به مدد از دوا ویراف می‌آید تا روح او را به عالم ارواح ببرد. این نیروی روحانی، طبق متندوجات «زامیادشت»، چنین تعریف شده است: «فر، فروغی است ایزدی، دل»

به هر که بنابد از هجنگیان برتری یابد، از پرتو این فروغ است که شخص به پادشاهی رسد. شایستگی تاج و تخت گردد. آسایش گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروز مند باشد؛ و نیز از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود.

علاوه بر دو فرشته‌ی راهنما، در اردا و ویراف‌نامه در طول مسیر پسر ویج و جسم دوزخ و بهشت، بارها از شخصیت‌های رمزی دیگری که در آیین مزدیسنان دارای مقام و اعتبارند، نام برده می‌شود: «پس بهمن امشاسپند از گاه زرین خود برخاست و دست مرا گرفت با اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک، کردار نیک، و مرا به جایگاه اورمزد و امشاسپندان و دیگر اهلوان و فروهر و زردشت سپیدمان، کی ویشناسب، جاماسب، اسیندواستر، پسر زردشت و دیگر ذین برداران و پیشوایان دین بود که من هرگز روشن تر و نیک تر از آن ندیده‌ام»^{۱۴} بهمن امشاسپند: از مهم‌ترین فرشتگان آیین مزدیستی است و از حیث درجه و مقام پس از اورمزد است؛ این فرشته مظهر اندیشه‌ی نیک و خرد و دانایی است. بهمن طبق اساطیری سنن محافظ کله و زمه است.^{۱۵} کی گشتاسب: گشتاسب پسر سهراب از پادشاهان کیانی و پشیمان و حامی زردشت و مروج آیین او است. گردیدن این پادشاه به زردشت باعث شد تورانیان به ایران حمله کنند.^{۱۶} جاماسب: وزیر دانای گشتاسب، داماد زردشت، در دانیایی و هوش نهره بوده است؛ جاماسب هنگامی که ارجاسب و گشتاسب آماده‌ی تیرد بودند آینه‌ی شوم این بیکار و کشته شدن فرزندان گشتاسب را پیش‌بینی کرد.^{۱۷} اسیندواستر: بزرگ‌ترین فرزند زردشت و پیشوای روحانیون و پاکدینان بود.^{۱۸}

ب: سیرالعباد و شخصیت‌های رمزی

در داستان منظوم سیرالعباد، فرشته‌های راهنما در یاس و حرمان و حیرانی، که ناشی از زندان عالم کبیر است بر سنایی ظاهر می‌گردد، که همان تحقق «من آسمانی» است، موصیحه‌ی که سنایی از این فرشته می‌کند در سنجای پیری بوزایی و در همین حال چون بهار تازه و جوان است:

روزی آخر به راه پاریکی

دیدم اندر میان تاریکی

پیر مردی لطیف و نورانی

همچو در کافری مسلمانی

شرم روی و لطیف و آهسته

چست و نیز و شگرف و باسته

زمنی از زمانه خوشروتر

کهنی از بهار نو تر^{۱۸}

این پیرمرد نورانی که نماد «نفس عاقله» است، خود را فرزند «کاردار خدا» و اولین نتیجه‌ی «قدم» به سنایی معرفی می‌کند:

گفتم ای شمع این چنین شب‌ها
وی مسیحای این چنین تب‌ها
بس گران‌مایه و سبک‌باری
[بگو] این گوهر از کجا داری؟
گفت من برترم ز گوهر و جای
پدرم هست کاردار خدای
اوست کاول نتیجه‌ی قدم است
کافاب سپده‌ی عدم است^{۱۹}

پس از پیرمرد نورانی، از جمله شخصیت‌های رمزی‌ای که سنایی جلوه‌ی آسمانی به او می‌دهد، ممدوح او «محمد بن منصور» است. محمد بن منصور سرخسی از منظر سنایی نمونه‌ی بارز یک انسان کامل است و لذا با شور و حال زایدالوصفی از او یاد می‌کند:

معنی جسم دیده بود از دور
بوالمفاخر محمد منصور
زان چو ترکیب خود فراهم کرد
الفی از نگار خود کم کرد

سنایی در مدح او بسیار اغراق می‌کند و گاه صفاتی را برای او برمی‌شمارد که خاص بی‌غیر است.^{۲۰}

سنایی شخصیت‌های دیگری نظیر علی (ع) و «جم» را هر کدام با حالتی نمادین ذکر می‌کند:

چون علی از نقی دلیر شدی
همچو خصمش ز خاک سیر شدی
ماهی جم کهنه مز دورش
مار موسی کمینه گنجورش

علی (ع) از نور حق دلیر می‌شود (نماد قناعت) و خصم او معاویه هیچگاه سیر نمی‌شود (نماد حرص). جم نیز رمزی است برای سه شخصیت تاریخی: در جایی که با نگین و وحش و طیر و دیو و پری گفته می‌شود، مراد سلیمان علیه السلام است. در جایی که با جام و پیاله بیاید، جمشید است و آن‌جا که با آینه و سدانام برده شود، اسکندر است.^{۲۱}

سنایی پندیده‌ها، اشیا و حیواناتی را نیز در این منظومه به عنوان نماد و رمز به کار می‌برد:

افعی دیدم اندر آن معدن

یک سرو هفت روی و چار دهن^{۲۲}

سنایی افعی را مظهر حسادت گرفته، زیرا این نیت را در وصف حسودان گفته است. ابعاد وسیع حسادت از دیدگاه او، یک سر، هفت فلک و چهار طبع مختلف دارد.

او بگفت این و راه بیریدیم
ز آتش و آب قلعه‌ای دیدیم
قلعه اندر جزیره‌ی اخضر
و اندر او جادوان صورتگر^{۲۳}

قلعه در این ابیات مظهر و رمز تن و شهوت است و جزیره‌ی اخضر رمز دنیا است. جادوان صورتگر نیز رمز قوت‌های خیالی است. گاهی نیز نهنگ را رمز شهوت معرفی می‌کند:

هم در آن قلعه حوض تنگی بود
و اندرون حوضشان نهنگی بود
دم او قوت نفس دیوان بود
دم او دام عمر حیوان بود
هر چه در دام او درافتادی
دم او سوی دم فرستادی

بعضی دیگر از رمزهای سیرالعباد، با توجه به شیرواحی که بر این مثنوی نوشته شده‌اند، به قرار زیرند:

حجره = بدن، دیو هفت سر = روح حیوانی، روم = روز یا نفس ناطقه، افعی = حسد، موش = حرص، قلعه = تن، نهنگ = هوا و شهوت، حبش = شب

ج - کمدی الهی و رمزها

مهم‌ترین شخصیت رمزی کمدی الهی «ویرزیل» شاعر معروف روم باستان است که الگوی داتنه و راهنما و «دانای مطلق» او در سفر به دوزخ است. ویرزیل در دوزخ، نماد عقل و منطق بشری است و از آلابش و هوا و هوس‌ها پاک شده است. این عقل انسانی، به گناهکار نرسد و پریشان و گم‌گشته می‌ماند که خود را به دست ظلمت نمسازد و نیاید طلب فرا نکشد و قوی دل باشد و به او می‌فهماند که تا از پوته‌ی آزمایش بی‌غش، بیرون نیاید و از وادی گناه نگذرد و به بشیمانی نرسد؛ نمی‌تواند به کوی رستگاری برسد. برای این کار باید خود را از راهی دورتر و پرت‌تر و پیچ و خم‌تر به آن کوهستان پرفروغ، که مطلوب اوست، برساند. داتنه با هنرمندی تمام، به شکلی نوستالژیک، ورود ویرزیل را به داستان ترسیم می‌کند:

«در آن دم که در این ورطه از پا در می افتادم، آدمی زاده‌ای که گویا صدایش بر اثر خاموشی ممتد نارسا شده بود، در برابر دیدگانم هویدا شد. وقتی که او را در وادی پهناور دیدم بانگ برآوردم: هر که باشی خواه بشر، خواه شیخ باشی، به من ترحم آور. به من جواب داد: انسانی نیستم، اما پیش از این انسانی بودم و پدر و مادرم اهل «لمباردیا» بودند و وطن هر دوی آن‌ها «مانتوا» بود.^{۲۲}

پس از آشنایی این دو، ویرژیل خطاب به دانته می‌گوید:

«لاجرم صلاح تو را چنین می‌بینم که به دنبال من آیی و من راهنمای تو خواهم بود و تو را از آن مکان سرمدی خواهم گذرانند. در آن بس غریب‌های نومیدی خواهی شنید و ارواح نالان و شاک‌کننده را خواهی دید که هر کدام با فریادهای خود تمنای مرگی دومین را می‌کنند»^{۲۵} ویرژیل هر چند راهنمای انسانی دانته در سفر دوزخ است، اما روحی بیش نیست: «آن وقت راهنمای من با قایق فرود آمد و مرا نیز جای داد، فقط هنگامی اثر سنگینی قایق نمودار شد که من پای بدان نهادم»^{۲۶}

از شخصیت‌های نمادین و رمزی دیگری که دانته همواره با شکوه و عظمت از او یاد می‌کند، بئاتریس معشوقه‌ی دوران کودکی و نوجوانی اوست. در سرود دوازدهم دوزخ می‌نویسد:

«راهنمای خردمند به من گفت آن چه را به زبان خودت شنیدی در خاطر نگهدار، اما اکنون خوب بدان چه می‌گویم هش دار! چون در برابر فروغ دل‌پذیر آن بانویی رسیده باشی که دیدگان زیبایش همه چیز را می‌تواند دید»^{۲۷}

دانته در سفر پر رمز و راز خود بسیاری از موجودات عجیب الخلقه را می‌بیند که در حیات این جهانی بی‌نظیرند. برخی از این موجودات ساخته‌ی ذهن خود دانته‌اند و برخی دیگر را از دل اساطیر بیرون می‌آورد: «چروبرو، حیوان دیو‌خو، با هر سه پوزه‌ی خود سگ‌وار به کسانی که غرقه‌ی این گن‌داب‌اند، پارس می‌کند»^{۲۸}

چروبرو (Cerberus) در میتولوژی یونان سگی بود که سه سر داشت و در خدمت هادس (Hades) بود و پاسدار دروازه‌ی دوزخ است. چروبرو به هر کس که داوطلب ورود به جهنم بود اجازه‌ی ورود می‌داد، اما به هیچ‌کس اجازه‌ی خروج نمی‌داد.

شخصیت نمادین دیگری که دانته به توصیف آن می‌پردازد «پیرمرد جزیره‌ی کرت» یا «پادشاه جزیره‌ی کرت» است که دانته بارها از او یاد می‌کند. این پیرمرد قوی‌هیكل که برجسته‌ترین قیافه‌ی نمادین دوزخ دانته است، مظهر کلی بشریت به شمار می‌رود و به یقین دانته این هیولا را از تورات گرفته است:

«در دل این کوهستان پیرمردی ستر ایستاده که پشت به دمیاط دارد و چنان به روم می‌نگرد که گویی این شهر آیینی‌ی اوست. سرش از سیم ناب ساخته شده و بازوان و سینه‌اش از سیم خالص و بقیه‌ی بدنش تا آن‌جا که تن به دو شاخه می‌شود از مفرغ و از آن‌جا به پایین او را از آهن بی‌غش ساخته‌اند به جز کف پای راستش، که از گل پخته است و او بدین پا بیش از آن پای دیگر تکیه می‌کند»^{۲۹}

دانته گاهی در دوزخ مکان‌هایی را ذکر می‌کند که کاملاً جنبه‌ی رمزی دارند: «این جویبار شوم هنگام رسیدن به پای دیواره‌های منحوس خاکستری رنگ، مردابی تشکیل می‌دهد که «استیجه» نام دارد»^{۳۰} استیجه: همان «Styx» یونان است که در اساطیر یونان، رودخانه‌ی در سرزمین دوزخ است و در دوزخ دانته مردابی است که حد فاصل قسمت اول و دوم از قسمت‌های سه‌گانه‌ی دوزخ است.

دانته در جای دیگر هم چنین از مکانی بنام «ماله بولجه» نام می‌برد که از عناصر رمزآلود است:

«... ماله بولجه که سراسر از سنگ ساخته شده و هم چون صخره‌هایی، که آن را حلقه‌وار در میان گرفته‌اند، رنگی به سان آهن دارد»^{۳۱}

ماله بولجه: این کلمه ساخته‌ی دانته است و مرکب از mala (بد) و Bagia (توبره) است و گودالی است شامل ده ردیف فرورفتگی که تمام آن‌ها شکل مدوری دارند. هر یک از این گودال‌ها به دره‌های ده‌گانه تقسیم می‌شوند و به آن‌ها خورجین گفته می‌شود.

«و او به من گفت: وقتی که اینان از دره‌ی «یهوشافاط» با کالبدهای خود که در آن بالا بر جای نهاده‌اند بدین‌جا باز گردند، همه‌ی این گودال‌ها بسته خواهد شد»^{۳۲}

دره‌ی یهوشافاط: در نزدیکی بیت‌المقدس قرار دارد و محلی است که، بنا بر گفته‌ی تورات در روز رستاخیز، محکمه‌ی الهی برای رسیدن به گناهان بشر است. در حقیقت همان صحرائی محشر مسلمانان است.^{۳۳}

دانته در جای دیگر از حیوان عجیبی بنام جریونه «Gerion» نام می‌برد که ساخته‌ی ذهن اوست و احتمالاً از انجیل گرفته است «این است آن غریت تیزدم که کوه‌ها را در می‌نوردد و حصارها و جوشن‌ها را می‌شکند و جهان را پر بلا می‌کند»^{۳۴} در انجیل در وصف این حیوان آمده است: «و دم‌ها چون دم عقرب‌ها با نیش‌ها داشتند و در دم آن‌ها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند... و از دهان‌شان آتش و دود بیرون می‌آید»^{۳۵}

دانته در کم‌دی الهی گاهی اصطلاحاتی به کار می‌برد که رازآمیز و کنایی هستند:

«در این‌جا هم مسلکان با هم در خاک رفته‌اند، و گورهای جمله‌ی

ایشان است که کم و بیش در آتش می سوزد، بعد از آن که به دست راست
چرخید.^{۲۷}

به دست راست چرخیدن یکی از رموزی است که هنوز محققان
نخوانسته اند آن را دریابند، زیرا همیشه در دوزخ برای گذشتن از قسمتی
فرضی از هر طبقه به سمت «چپ» می چرخند. فقط این یک مورد مورد
دیگر است که به دست راست می چرخند.^{۲۸} این هم موجودی است تا سه سبز، که در طبقه ی نهم
شیطان اعظم. این هم موجودی است تا سه سبز، که در طبقه ی نهم
جهنم است و سرهای سه گانه او هر کدام رمز و نماد خاصی دارند.

تأثیر پذیری دانته از دو اثر ایرانی

الف - تأثیر دانته از ارداویراف نامه: به احتمال فراوان دانته کتاب
ارداویراف نامه را دیده است. زیرا مشترکات فراوانی در دو کتاب وجود
دارد. ارداویراف نامه جهان آخرت را به دوزخ، همیستگان و بهشت، و
دانته به دوزخ، برزخ و بهشت تقسیم می کند. همیستگان ویراف از قله ی
کوه «چکاد» استیک، تا اولین طبقه ی بهشت دامن کشیده است و دوزخ
دانته یا پیرکاتوریو (Purgatorio) نیز بر روی کوهی قرار گرفته که تا اولین
دایره ی بهشت کشیده شده است. عمیق ترین قسمت دوزخ در
ارداویراف نامه جایگاه «اهریمن» است و طبقه ی نهم دوزخ در کمدی الهی
دانته نیز جایگاه «شیطان اعظم» است که شهرت پرستان، خسیستان،

زندیقان و جاسوگران در آن فرار دارند.

دانته در سرود ۲۸ بهشت، نور پر فروغی را می بیند که از درخشندگی
آن نمی تواند دیدگان خود را باز کند و ویراف در فصل ۱۰۱ می گوید:
امن نور دیدم، ولی جسمی نمی دیدم.

ب: تأثیر پذیری دانته از سنایی خزندی: سنایی در آغاز سیر و سفر
روحانی خود در وادی حیرت دچار سرگشتگی می شود و به مدد رهبر
خود - عقل - از آن وادی پربلای می گذرد. و دانته نیز به مساعدت نماد عقل
(ویرزیل) دشواری های هولناک را طی می کند.

نیکسون درباره ی تأثیر دانته از سنایی می نویسد: «سنایی توان
سیر العباد الی المعاد را خواند و کمدی الهی به ویژه سفر دوزخ را به یاد
نیآورد. هم سویی اندیشه، سبک و ساخت، تصادفی نیست. جزئیاتی
در آن کجکاوی بر انگیز است که نشان دهنده ی سرچشمه های رنگارنگ و
استوار کننده است. این اندیشه که اکنون دستی بالا دارد و بیرو آن دانته با
ابزارهایی و از رهگذرهایی از جستان های مانده در روایت ها و سنت های
مسلمانان بهره ای گسترده گرفته است.^{۲۹}»

علی رغم وجود شواهد فراوان بر تأثیر پذیری کمدی الهی از دو کتاب
پارسی دیگر، اغلب محققان غربی متکر این واقعیت اند، البته جانبداری
آنان متعصانه و دور از روح تحقیق است، و گر نه تقلید دانته از دو کتاب
ایرانی به هیچ روی از ارزش کبایش نمی کاهد.

پانویس ها

۱. ارداویراف نامه، ترجمه ی دکتر رحیم عینی، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۳.
۲. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستینسن، ترجمه ی غلامرضا رشید یاسمی، تهران، نیبای کتاب، ۱۳۶۸، ص ۹۲.
۳. ارداویراف نامه، ترجمه ی زاله آموزگار، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۲، ص ۱۵.
۴. همان کتاب، ص ۱۹.
۵. ارداویراف نامه، دکتر رحیم عینی، ص ۲.
۶. تاریخ ادبیات فارسی، یوگی برنلس، ترجمه ی میرویس لیزوی، میروید، ۱۳۷۴.
۷. همان کتاب، ص ۲۱۸.
۸. کمدی الهی، دانته آلیگیری، ترجمه ی شیخ الحدیث نفا، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۹.
۹. ارداویراف نامه، رحیم، ص ۲۸.
۱۰. ارداویراف نامه، دکتر رحیم عینی، ص ۲۶، حواشی.
۱۱. روابط حکمت اشراقیه و فلسفه ایران باستان، هانری کریس، ترجمه ی احمد بودی، انجمن فلسفه ایران، ص ۵۸.
۱۲. مزدیسنا و ادب فارسی، محمد معین، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۱۵، به نقل از پیشها.
۱۳. ارداویراف نامه، زینب، ص ۵۲.
۱۴. دیانت زردشتی، پراسور کای بار، ترجمه فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۲۸، ص ۱۲۸.
۱۵. فرهنگ نام های شاهنامه، منصور دستگار نسایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۸۸۱.
۱۶. همان کتاب، ج ۱، ص ۳۰۱.
۱۷. ارداویراف نامه، دکتر رحیم عینی، حواشی، ص ۲۶.
۱۸. سیر العباد الی المعاد، ص ۲۷.
۱۹. سنایی خزندی، تصحیح مرمم المسادات رحیمی، اصفهان، مانی، ۱۳۷۸، ص ۲۲.
۲۰. همان کتاب، ص ۲۳.
۲۱. برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، امیرکبیر، ۱۳۵۷، فصل رازای جم.
۲۲. سیر العباد الی المعاد، ص ۲۶.
۲۳. همان کتاب، ص ۲۲.
۲۴. کمدی الهی، ج ۱، ص ۸۷.
۲۵. همان کتاب، ص ۹۱.
۲۶. همان کتاب، ص ۱۸۸.
۲۷. همان کتاب، ص ۲۲۲.
۲۸. همان کتاب، ص ۱۵۶.
۲۹. همان کتاب، ص ۲۵۷.
۳۰. همان کتاب، ص ۱۸.
۳۱. همان کتاب، ص ۳۱۵.
۳۲. همان کتاب، ص ۲۱۵.
۳۳. تورات، کتاب پرنیل نیز باب سوم، به نقل از حواشی کمدی الهی.
۳۴. کمدی الهی، ج ۱، ص ۳۰۱.
۳۵. انجیل شریف، یوحنا، باب نهم، ص ۱۷۸.
۳۶. کمدی الهی، ج ۱، ص ۲۱۱.
۳۷. کمدی الهی، ج ۱، سرود هفتم.
۳۸. تاریخ ادبیات فارسی، برنلس.